فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc199501296)

[اقوال در مسئله 2](#_Toc199501297)

[قول چهارم؛ 2](#_Toc199501298)

[تفسیر قول آیت‌الله گلپایگانی 2](#_Toc199501299)

[تفسیر اول 2](#_Toc199501300)

[تفسیر دوم 2](#_Toc199501301)

[قول پنجم 3](#_Toc199501302)

[ادله‌ عدم جواز نظر مطلقاً 4](#_Toc199501303)

[مقدمه اول 4](#_Toc199501304)

[مقدمه دوم 5](#_Toc199501305)

[اشکال آیت‌الله زنجانی به آیت‌الله خویی 6](#_Toc199501306)

[پاسخ به اشکال 6](#_Toc199501307)

[مقدمه سوم: 6](#_Toc199501308)

[خلاصه پاسخ به استدلال اول 7](#_Toc199501309)

[دلیل دوم 8](#_Toc199501310)

[پاسخ دلیل دوم 8](#_Toc199501311)

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

 مسئله 52 محل بحث قرار گرفت و بعد از بیان حدود پنج نکته در مقدمه به بیان اقوال در مسئله رسیدیم.

# اقوال در مسئله

قول اول: عبارت بود از حرمت نگاه به نامحرم درصورتی‌که حالت تیره و تار و غیر شفاف داشته باشد به جمیع اقسام و مطلق، به نحو فتوا یا به نحو احتیاط در متن بود.

قول دوم: عبارت بود از جواز به نحو اطلاق در همه آن صوری که متصور است از جمله سه صورتی که در متن عروه بود؛ که مرحوم آقای خویی، حضرت امام و امثال اینها معتقد به این قول دوم بودند.

قول سوم: تفصیل بین صورت اول در متن و صورت دو و صورت سه بود، به این بیان که در جایی که لا یمکنه تمییزها و تمییز اعضائها، آن جایز نیست اما جایی که ابهام به حدی رسیده است که زن و مرد بودن او، یا حیوان و جماد بودن آن ابهام دارد، جایز است.

# قول چهارم؛

فرمایش مرحوم آیت‌الله گلپایگانی رضوان الله تعالی علیه بود که فرمودند، در تفصیل بین ما اذا طری البشر و ما اذا یری سواد مردد عن بعد.

# تفسیر قول آیت‌الله گلپایگانی

در قول چهارم عرض کردیم دو جور می‌شود فرمایش مرحوم آقای گلپایگانی را تفسیر کرد؛

## تفسیر اول

این است که بگوییم تفصیل ایشان جامع نیست، دو طرفی که یک مقدار وضوح دارد، فرمودند، اذا طری البشر جایی که پوست دیده می‌شود. اینجا جایز نیست و آنجا که سواد مرددی است، یک شبح دوری است که دیده می‌شود، اینجا جایز است.

معلوم است بین این دو وسائطی و احوال دیگری متصور است.

## تفسیر دوم

این است که بگوییم تفصیل قاطعی می‌خواهند بفرمایند، اگر تفصیل قاطع بخواهند بفرمایند یا باید بگوییم سواد مردد عن بعد یعنی لا طری البشر، همه اقسام را در قسم دوم بردند یا اینکه طری البشر را طوری توسعه بدهیم.

یا طری البشر را دایره وسیعی به آن بدهیم، یا اینکه سواد مردد را دایره وسیع به آن بدهیم.

این دو سه تفسیری است که از فرمایش ایشان می‌شود ارائه کرد.

# قول پنجم

آن چیزی است که در کلام حضرت آقای زنجانی حفظه الله آمده است، ایشان سه چهار صورت را در کلامشان متعرض شدند و فرمودند آنجا که لم یری البدن الا کشبح فیجوز النظر. آنجا که فقط یک شبح دیده می‌شود نظر آن جایز است اما اقسام دیگر، آنجا که اعضا متمیز است ولی دقیق دیده نمی‌شود، مثل دست و پا و صورت و امثال اینها، معلوم است می‌گویند اینجا نظر جایز نیست.

و یا آنجا که اعضا متمیز نیست ولی حجم و لاغری، چاقی، معلوم است ولو دست و پا تشخیص داده نمی‌شود. این صور دیگر جایز نیست.

پس تفصیل ایشان بر مبنای شبح و غیر شبح است، آنجا که تار شده است در حدی که یک شبحی دیده می‌شود، شبحی که در آن حجم معلوم نیست، این که لاغری و چاقی و تمایز اعضا معلوم نیست. شبحی این‌جوری را می‌گویند که خیلی مقوله تار و مبهمی است، پشت شیشه یا به خاطر دور بودن یا به خاطر ضعف بصر به‌گونه‌ای است که معلوم است بدنی است ولی ویژگی‌های بدن، جدایی اعضا، دیدن آن پوست یا در حدی که چاقی و لاغری معلوم باشد، این احوال نیست، اینجا جایز است و غیر از آن جایز نیست.

اینها در اقوال است و عجیب این است که چنین مسئله‌ای که مطرح هم هست، ولی هیچ نام و نشانی در سؤالی و جوابی نمی‌بینیم که از امام سؤال شده باشد که ما در سفر هستیم، راه دور هست، یا هوا غبارآلود است و شبحی از او دیده می‌شود، او را نمی‌بینیم، حکم آن چیست؟ چیزی مطرح نیست.

منتهی جایی می‌گوییم، حالا که مطرح نیست، یکی از دو طرف یا چند طرف جواب حالت ارتکاز واضحی دارد، گفته می‌شود این به خاطر این است که سؤال و جواب نشده است، جواب واضح بوده است و در مواردی هم این‌طور نیست.

ممکن است کسی بگوید آقایانی که قائل به تفصیل هستند این را بگویند که معلوم بوده است، به حد شبح رسیده است معلوم است که جایز است و اگر به آن حد نرسیده است معلوم است که جایز نیست.

منتهی به این سادگی نمی‌شود این‌طور استدلال کرد.

این حداقل پنج تفصیلی است که اینجا مطرح است گرچه ممکن است تفصیل قول چهار و پنج یعنی تفصیل سه و چهار را به همان تفصیل سه برگردانیم یعنی بگوییم همه این تفصیل‌ها مسئله شبح و غیر شبح را مطرح می‌کنند منتهی در مصداق یک تفاوتی دارند از این روست که اگر بخواهیم جمود بر الفاظ و تعابیر داشته باشیم، غیر از دو قول حرمت و جواز علی نحو اطلاق حداقل سه تفصیل اینجا وجود دارد؛

اگر کسی دقت بکند ممکن است انواع تفاصیل دیگر هم مطرح بکند که ما سه تفصیل از این کلمات استخراج کردیم و عرض کردیم و اگر کسی نخواهد جمود بر الفاظ داشته باشد بعید نیست که گفته شود این سه تفصیل که در قول سه و چهار و پنج مطرح شد به یک چیز برمی‌گردد، یعنی آن فرمایشی که مرحوم آقای گلپایگانی رضوان الله تعالی علی داشتند که اذا طری البشر فلا یجوز و اذا یری سواد مردد عن بعد فیجوز این در واقع همان است که آیت‌الله زنجانی حفظه الله فرمودند که صوری را ذکر می‌کنند آنجا که اعضا معلوم است یا اعضا معلوم نیست، اما حجم به شکلی است که چاقی و لاغری و اینها مشخص است، می‌گوید اینها جایز نیست و آن که یجوزٌ، اذا لم یری البدن الا کشبحٍ این در واقع همان سواد مرددی است که مرحوم آقای گلپایگانی می‌فرمودند، غیر از این همان اذا طری البشر در واقع این است. ممکن است این‌جوری برگردانیم البته اگر بخواهیم جمود بر لفظ داشته باشیم این ارجاع بی‌مشکل نیست. یا هر دو اینها ممکن است به تفصیلی که قول سوم بود برگردد و آن این بود که آنجا که تمییز حیوان بودن و انسان بودن و مرد و زن بودن مشخص است، منتهی اعضا متمیز نیست، می‌گفت این لا یجوز و بقیه یجوز ممکن است یک جوری اینها به هم برگردد اما در عین حال خیلی هم نمی‌شود قاطع بود که هر سه یک مطلب می‌گویند. بلکه ظاهر این است که اینها بر اساس انصراف و عدم انصراف در این درجات متردد هستند و اقوال متفاوت است.

بنابر این پنج نکته مقدماتی در تصویر مسئله عرض کردیم و اقوال هم پنج نظریه‌ای که ملاحظه کردید.

# ادله‌ عدم جواز نظر مطلقاً

آنان که قائل به عدم جواز هستند علی وجه الاطلاق به نحو فتوا که بعضی مثل مرحوم قمی این‌طور نظر داشتند یا به نحو احتیاط وجوبی که سید و من تبع ایشان اینجا به سمت حرمت علی وجه الاطلاق متمایل هستند و نگاه به نامحرمی که معلوم است، از قبل می‌داند که این نامحرم است، نگاه به او حتی در احوالی که چهره و بدن او تیره شده است به حدی که معلوم نیست که این جماد است یا حیوان، اینجا را هم می‌گوید حرام است. آنکه محرم النظر است، ذاتا معلوم است که محرم النظر است، از اینجا فاصله گرفت در حدی که اگر نمی‌دانستم این شبح این محرم النظر است، ابتدائاً نمی‌شد تشخیص داد که یک تکه سنگ است یا مجسمه است یا اینکه یک انسان است. این قدر ابهام در آن پیدا شده است. این را هم می‌گویند جایز نیست.

## مقدمه اول

که ویژگی خاص خود را دارد تمسک به عموم و اطلاق آیه شریفه غض است؛ **﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾**[[1]](#footnote-1) با تقریری که بارها اینجا گفته شده است و بعضی آن را قبول دارند که ظاهراً مرحوم سید این را قبول دارد و به همین دلیل است که خیلی جاها انظار ایشان از دیگران جدا می‌شود و تفاوت‌هایی در آن پیدا می‌شود.

در تمسک به **﴿یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** مقدماتی را اگر کسی بپذیرد، آن وقت دلالت علی وجه الاطلاق ممکن است پذیرفته شود.

آن مقدمات را قبلاً گفته‌ایم که این آیه مربوط به **﴿یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** یعنی همان نگاه نکند، در معانی دیگر که چند معنا بود برده نشود.

**﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** یعنی نگاه نکن دیگر به سمت این برده نشود که نوع خاصی از نظر را می‌گوید و ویژگی‌های ممتازی از عدم نظر مطلق در آن قائل نشویم.

## مقدمه دوم

حذف متعلق دلیل عموم است، **﴿یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** یعنی به چیزی نگاه نکند، علی وجه الاطلاق یا لااقل بگوییم به غیر مماثل نگاه نکند، لااقل این‌طور است.

اگر این مقدمات که عمده این دو نکته است که **﴿یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** یعنی نگاه نکن، اولاً و حذف متعلق دلیل بر عموم است و اینجا اطلاق دارد، یعنی به چیزهای دیگر نگاه نکن، یا لااقل به نامحرم نگاه نکن و مطلق هم هست.

اگر این را بگوییم استدلال به این نیازی به انصراف و عدم انصراف و امثال اینها ندارد، دیگر وارد مباحث بعدی نمی‌شویم که می‌گوید به چیزی نگاه نکن معنایش چیست؟ انصراف به درجات خاص دارد یا اینکه همه را می‌گیرد؟

اینجا دلیل لفظ چیزی ندارد، می‌گوید به چیزی که غیر مماثل است نگاه نکن حتی شبح آن، اینجا بحث این نمی‌آید که نگاه نکن به زن یا نامحرمی یا به دست و پای او، این انصراف به این است یا آن، انصرافی اینجا هست یا نیست؟ ولو اینکه آنجا قائل به انصراف بشویم بگوییم دلیلی که می‌گوید نگاه به دست و شعور نکن، آن شعور و رأسی است که شفاف باشد، اگر شفاف نباشد، انصراف دارد. ولو آنجا بگوییم انصراف دارد، این دلالت دارد، این دیگر بند آن انصراف و عدم انصراف نیست. برای اینکه حذف متعلق دلیل عموم است، حتی در بعضی از صور می‌گفت قاعده عامه‌ای دارد، پایه‌ریزی می‌کند که به چیزهای دیگر نگاه نکن، یا به انسان‌های دیگر نکن، علی وجه الاطلاق هر جایی تجویز شده است، دلیل می‌خواهد.

لااقل اطلاقی دارد که به غیر مماثل نگاه نکن، اما اینکه غیر مماثل شبح باشد یا چیز دیگر، همه در این اطلاق و عموم وجود دارد، هر جایی که می‌خواهد تجویز نظر شود باید دلیلی اقامه کرد.

این وجه اول است که آقای خویی اینجا می‌فرماید ظاهراً آقای سید تمایلشان به قول حرمت علی وجه الاطلاق به خاطر این است که دلالت آیه را پذیرفته‌اند و شاید حرف خیلی بی‌ربط نیست، احتمالاً درست است برای اینکه اگر کسی این آیه را و عموم و اطلاق این را کنار گذاشت و سراغ ادله دیگر رفت، لااقل در بعضی مراتب حتماً باید بگوید انصراف، لااقل بگوید هیچ انصرافی نیست آن شبح که لا یری منه الا شبحٌ شبح دور ضعیف تار آن جوری، بگوید دلیلی که می‌گوید به شعر او نگاه نکن، این را هم می‌گیرد. نگاه به بدن او نکن این را هم می‌گیرد. عدم انصراف به نحو مطلق در ادله بعدی که می‌گوییم خیلی مشکل است. بنابراین باید بگوییم که ایشان این‌جور اطلاق که در کلام ایشان و من تبع ایشان آمده است مبنی بر این است که **﴿یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** دلیل مطلقی بر عدم جواز نگاه به نامحرم می‌گیرند و این دلیل ندارد هیچ لونی که در متعلق آن قید انصراف درست کنیم. متعلق چیز مذکور و عنوانی نیست که آن را منصرف دانست.

به عبارت دیگر در متعلق مستقیم شبح هم هست، **﴿یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** چشم پوشیدن از هر چیزی را می‌گیرد، از جمله شبح آن، خود اطلاق آن را مستقیم می‌گیرد، عنوانی نیست که گفته شود انصراف دارد یا خیر؟ بدون عنوان است، هر عنوانی که الان مطرح بشود در آن داخل است. ریزه‌کاری و ویژگی این استدلال این است.

## اشکال آیت‌الله زنجانی به آیت‌الله خویی

آقای زنجانی اینجا به آقای خویی اشکال کرده‌اند که مستند مرحوم سید این آیه نیست، اگر این بود، باید فتوا می‌داد، چرا احتیاط کرد.

## پاسخ به اشکال

این فرمایش درست نیست، علت احتیاطی شدن این است که این حذف و متعلق را دلیل عموم گرفتن این‌جور قاطع نیست، به این دلیل است که یک ترددی در ایشان هست ولی نه ترددی که استظهار ایشان را بگیرد، استظهار را تضعیف می‌کند، از این جهت است احتمالاً.

این دلیل اول و پاسخ این دلیل اول چندین بار داده‌ایم؛ و ما از کسانی هستیم که مقدمه اول را قبول داریم که **﴿یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** را به معنای نظر می‌گیریم نه آن چیزهایی که آقای مطهری دارند و بعضی فرموده‌اند که **﴿یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** نظر خاصی است، یعنی تمرکز است.

مقدمه اول استدلال را قبول داریم که منظور از **﴿یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** نظر است. اما مقدمه دوم که حذف متعلق دلیل عموم است را اینجا قائل نیستیم، به دو سه وجهی که دیگر تکرار نمی‌کنیم.

## مقدمه سوم:

اینکه ممکن است کسی این دو مقدمه را بپذیرد بگوید

۱- الغض البصر؛ یعنی ترک النظر، اولاً

۲- و بعد هم حذف المتعلق دلیل العموم و الاطلاق ثانیاً

این دو مقدمه را بپذیرد و در هیچ‌کدام اشکال نکند، اما بگوییم در خود غض البصر یک انصراف است، کار به متعلق نداریم، (این نکته ظریفی است که نفرموده‌اند) ما محط و مصب انصراف را فقط نباید آن متعلق بدانیم، بگوییم به بدن، به سر، به مو نگاه نکن، این منصرف به آن جاست که صورت واضح باشد، اما آنجا که تیره شده است و شبح شده است، این دلیل آن را نمی‌گیرد و این عنوان متعلق از آن منصرف است.

این تنها وجه نیست، ممکن است در غض البصر گفته شود غض بصر به نگاه شفاف انصراف دارد، اما دور که شد، کسی نمی‌گوید آن که نگاه بکند، نَظَرَ و اگر نگاه هم نکند نمی‌گویند غض بصر شد. انصراف در غض البصر بیاید. شاید این هم در ذهن خود مرحوم سید بوده است که قائل به احتیاط وجوبی شده است. یا آن نکته و این نکته منشأ این شده است که فتوا ندهد بفرماید غض است.

این وجه پاسخ سوم مسئله است، آن دو پاسخ چیزهایی است که قبلاً مطرح شده است و علی المبنا هر کسی در اینجا یکی از آن‌ها را می‌پذیرد. مقدمه اول و مقدمه دوم.

اما مقدمه سومی این استدلال دارد و آن این که باید بگوییم غض البصر، یعنی ترک النظر علی وجه الاطلاق همه این صور را می‌گیرد و اگر نگاه بکند به هر یک از این احوال و صورت در حالات متفاوت، دیگر غض البصر صدق نمی‌کند ولی ممکن است نقطه مقابل کسی بگوید غض البصر منصرف به این است که در جایی که شفاف است نگاه نکن. اما اگر دور است، غض البصر صدق می‌کند. شبح دور، غض البصر صدق می‌کند مخصوصاً آنجا که شبح باشد، شبح در اوج تیرگی و ابهام باشد، ممکن است گفته شود غض بصر در آن صادق است. می‌گوید غض بصره از او، چرا؟ می‌گوید یک شبحی دید.

ممکن است گفته شود غض به‌گونه‌ای است که این‌جور چیزها را نمی‌توان مطلق بگیرید، (این هم یک نکته‌ای در اصول هست توجه بفرمایید) گاهی موضوع اطلاقی دارد، ولی عنوان انصرافی دارد که موضوع را محدود می‌کند، لا تشرب المسکر، مسکر اطلاق دارد ولی شرب یک انصراف و ظهوری دارد که آن مسکر را محدود می‌کند. مثلاً مایع بشود. این هم نکته فنی است که در اصول وجود دارد و بر عکس آن هم وجود دارد.

پاسخ سوم این است که ممکن است بگوییم در غض البصر انصرافی در خطاب وجود دارد که آن انصراف موجب می‌شود دایره موضوع و متعلق المتعلق محدود بشود، می‌گوید نظر را به‌گونه‌ای معنا می‌کنیم که نسبت به شبح این نظر نیست.

این موجب می‌شود که در متعلق تحدیدی حاصل بشود. این یک وجه فنی دقیقی است که حتی روی مبنای کسانی که می‌گویند **﴿یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** معنای آن نهی از نظر هست و متعلق آن همه چیز است، می‌شود این جواب سوم را داد.

# خلاصه پاسخ به استدلال اول

پس این استدلال اول که ممکن است مرحوم سید به این نظر داشته باشند، این سه جواب را دارد؛

۱- ممکن است کسی بگوید معنای یَغُضُّوا نظرهای خاص است و این مطلق نیست. این جواب را ما قبول نداریم.

۲- اینکه اطلاقی در اینجا نیست برای اینکه حصر و متعلق دلیل بر عموم و اطلاق نیست در حد ظهور، ما می‌گفتیم در حد اشعار است و در حد ظهور نیست. این جواب دوم را قبول داریم.

۳- این است که یَغُضُّوا در اینجا یک انصرافی دارد که موجب تحدید متعلق المتعلق یا موضوع محذوف در اینجا می‌شود. به خصوص اینجا که موضوع محذوف است با حصر عموم می‌خواهیم اطلاق درست بکنیم، اینجا یک مقدار راحت‌تر است که بگوییم یک انصرافی در متعلق خطاب وجود دارد که آن متعلق المتعلق و موضوع را محدود می‌کند. به خصوص اینکه اینجا حذف دلیل بر اطلاق شده است، راحت‌تر می‌شود آن را محدود کرد.

و یکی از این شبهات هم بوده است که مرحوم سید به سمت فتوا رفته است، حالا بگوییم در ذهن سید این نکته اصولی به این شکل بوده است، نمی‌دانم، ولی ممکن است.

این دلیل اول برای عدم جواز است و اینجا یک قدم ما جلو آمدیم نمی‌گوییم این دلیل را تام نمی‌دانیم اینکه آن طور که آقای خویی فرمودند یا آن‌طور که آقای زنجانی می‌فرمایند، آن را کنار بگذاریم؛ می‌گوییم علاوه بر اینکه دلیل در استدلال خود به مقدماتی نیاز دارد که یکی از آن‌ها را قبول نداریم و آن حذف متعلق دلیل بر عموم است، علاوه بر این، می‌گوییم حتی اگر این دلیل را بپذیریم جای یک ادعای انصراف هست، لااقل در آن صورت‌هایی که خیلی شبح‌های بعیدی است.

یعنی یک مراتبی دارد حتماً کسی که قائل به **﴿یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾** هست حتماً در آنجا قائل به انصراف در خود این عنوان قصد و ترک هست، حتماً آنجا قائل به انصراف است، آنجا که آن قدر دور شده است که واقعاً هیچ چیزی در آن نیست، معلوم است که از آن انصراف دارد، می‌داند این زن نامحرم است ولی جوری فاصله افتاده است که مثل یک جسم کوچکی شده است، معلوم است که انصراف دارد.

انصراف عرفی این است و روشن است و ظاهراً نمی‌تواند محل تردیدی باشد که از بعضی از مراتب این صادق است، یعنی به شکلی در آمده است که ابصار به این انجام شود گفته می‌شود غض بصره، نگاه نکرده است، این آن نیست، یعنی غض اینجا صادق است، ترک نظر صادق است، این یک نقطه و شبحی شده است، گفته می‌شود به فلانی نگاه کرده است، یعنی می‌گوییم آنگاه انداخته است؟ خیر نگاه نکرده است، شبح که اصلاً چیزی نیست.

# دلیل دوم

کسانی مثل آقای خویی به **﴿لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾**[[2]](#footnote-2) و امثال اینها تمسک می‌کنند و به همین دلیل هم آقای خویی به این اشاره کرده اند.

دلیل دوم این است که و **﴿لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾** با ادعای آن ملازمه که به او می‌گوید ابداء زینت نکن و به ملازمه هم به او می‌گوید نگاه نکن.

ممکن است کسی در این هم قائل به اطلاق بشود که آقای خویی جواب داده‌اند، اینکه کسی اجازه می‌دهد شبح او دیده شود یا پشت یک شیشه مشجری قرار می‌گیرد این شخص خود را ابداء کرده است و بالملازمه نگاه هم جایز نیست. این استدلال دومی است.

## پاسخ دلیل دوم

طبعاً پاسخ آن روشن است و آن این است کسی بگوید ابداء زینت منصرف به آنجایی است که صورت شفاف باشد و الا اگر آن چهره شفاف نباشد، ابداء زینت صدق نمی‌کند، اینجا ادعای انصراف در مواردی قوی است.

این دو دلیلی است که از اینها خیلی آبی گرم نمی‌شود که علی وجه الاطلاق بگوییم حرام است.

1. - سوره نور، آیه ۳۰ [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره نور، آیه 31 [↑](#footnote-ref-2)